وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه مطالعات
امنیت و پیشرفت
I.S.D.S

کُنسپتسیای ایرانی و مسئله جنگ

ابرار نگار
مرداد ماه
۱۴۰۵

پژوهشگاه مطالعات امنیت و پیشرفت

پژوهشکده ابرار معاصر تهران

کُنسپتسیای ایرانی و مسئله جنگ

ابرارنگار

پژوهشگاه مطالعات امنیت و پیشرفت
پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران
۱۴۰۵

کُنسپتسیای ایرانی و مسئله جنگ

نویسنده: سعید ساسانیان

تدوین و انتشار: پژوهشکده مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران

تاریخ انتشار: مرداد ۱۴۰۵

تلفن و دورنگار: ۸۸۹۰۱۹۵۷-۸۸۹۱۷۹۴۴

نشانی اینترنت: www.tisri.org

تیراژ: محدود

خلاصه مدیریتی

- این مقاله در پی پاسخ به این پرسش است که چرا برخی تحلیلگران، نزدیک‌بودن و محتمل‌بودن حمله نظامی به ایران را در خرداد و به‌ویژه اسفند ۱۴۰۴، متوجه نشدند و حتی جنگ را بعید تصور کردند.

- در پاسخ به این پرسش، مفهوم کُنسپتسیا از ادبیات اطلاعاتی و امنیتی رژیم صهیونیستی به عاریت گرفته شد. کُنسپتسیا، چهارچوب و قاب مسلطی است که در ادراک و تحلیل اطلاعات، ارزیابی و تصمیم‌گیری، جهت‌بخش است و تحلیلگر را در مسیری نادرست قرار می‌دهد. سایه‌افکنی کُنسپتسیا در سال‌های ۱۹۷۳ و ۲۰۲۳ که به شکست‌های اطلاعاتی سهمگینی برای اسرائیل منجر شد، به‌عنوان دو نمونه، به‌اجمال در این مقاله تشریح می‌شوند.

- کُنسپتسیایی که در ذهن برخی تحلیلگران ایرانی (فارغ از سمت‌وسوی سیاسی و حتی ایدئولوژیک آنها) شکل گرفته بود، عملاً بستری را برای آنها فراهم ساخت که نشانه‌های آشکار حمله نظامی به ایران را به‌ویژه در ۹ اسفند ۱۴۰۴، مشاهده کردند و البته تحلیلی متفاوت از آن ارائه دادند. این تحلیلگران با اصرار و اتکای بر گزاره‌هایی متفاوت، درنهایت به این جمع‌بندی رسیده بودند که دشمن در پی حمله به ایران نیست و لشکرکشی او به منطقه نیز بیشتر برای مرعوب‌سازی ایران جهت ارائه امتیازهای حداکثری در حوزه هسته‌ای است. در این کُنسپتسیا عملاً نشانه‌های مختلف، اینگونه تحلیل می‌شدند؛ حتی جملات صریح ترامپ مبنی‌بر «کمک» به مردم ایران و تهدید به حمله درپی حوادث دی ۱۴۰۴ نیز عمدتاً چنین فهم می‌شد.

مقدمه

«بعید است به ایران حمله شود»؛ این از جملاتی بود که پیش از حمله آمریکا و اسرائیل به ایران در ۲۳ خرداد و ۹ اسفند ۱۴۰۴، از برخی تحلیلگران که بعضاً به قوت تحلیل نیز شهره بودند، شنیده می‌شد. اینکه این نظر، جمع‌بندی‌شده نظر کارشناسی نهاد و سازمان متبوع آنان نیز بوده است یا نه، اکنون محل بحث این مقاله نیست و خود، نیازمند داده‌هایی متقن و البته فضایی متفاوت‌تر برای بررسی است. اما اینکه چه می‌شود که در میان انبوهی از قرائن و شواهد حمله، هم‌چنان برخی در لباس تحلیلگری، جنگ را دور دانسته و بعضاً حتی در رسانه، آن را نزدیک اما در محافل کارشناسی و حتی تصمیم‌گیری دور بدانند و واکنش‌ها و تصمیمات فردی و ملی خود را با این نظر سامان دهند، محل پرسش جدی است.

برخی در مقام بررسی این نظر دور از واقعیت، صرفاً به امکان اشتباه تحلیلگران اشاره دارند و درنهایت، این اشتباه را برای همه گریزناپذیر می‌دانند؛ نوعی تقلیل و تخفیف ماجرا؛ گویی دیگر ناقدان، در مقام تخریب شخصیت تحلیلگران حامی این نظر نادرست‌اند و اکنون آنها باید اشتباه را برای همه عادی و عمومی سازند، به‌گونه‌ای که فقط زمان دچارشدن به چنین اشتباهاتی است که مسئله است. این شیوه دفاع، از قضا در شخصی‌سازی یک اشتباه راهبردی مهلک و سهمگین، اثری بُرنده‌تر دارد و بیشتر از پیش، راه را برای درس‌آموزی، بسته و این افراد را زیر تیغ بی‌رحم نقد خواهد برد؛ چه‌اینکه اشتباه تحلیلی آنها، این‌بار با هزینه‌هایی بی‌مانند هم‌چون ترور ولی فقیه و به‌شهادت رسیدن بیش از سه‌هزار نفر در ۴۰ روز همراه شد. نه‌اینکه این ترور الزاماً ماحصل آن تحلیل اشتباه باشد که اساساً چنین استنتاجی ناقص است، بلکه عادی‌سازی اشتباهاتی در چنین سطحی و عمومی‌سازی آن، منتقدان این افراد را نیز ناگزیر به این نتیجه‌گیری‌های ناقص متمایل خواهد ساخت.

برخی دیگر، با تأکید بر جمله «مگر می‌شود افرادی در این سطح باشند و این همه شواهد حمله را نبینند؟ پس حتماً نفوذی در کار بوده است»، بر طبل نفوذ می‌کوبند و برخی مقامات و تحلیلگران را نفوذی می‌نامند. فارغ از اینکه این تلقی می‌تواند در حالت‌هایی خاص برای سازمان‌های اطلاعاتی، زمینه‌ساز ورودهایی مظنونانه باشد، اما واقعیت این است که این کوبیدن بر طبل نفوذ، بیشتر از یک مصداق است و بعضاً ریشه در رویکردی تاریخی دارد. اگر بنا باشد با هر تحلیل نادرستی از سوی کسی که دارای جایگاه و مقام است، او را نفوذی بدانیم، دیگر چه نیازی به بررسی پیچیدگی‌های شکل‌گیری یک تحلیل و اصرار فرد بر آن وجود دارد؟

با اشارات اجمالی به دو رویکرد عادی‌ساز و نفوذی‌یاب نسبت به اشتباه‌های تحلیلی پیش از حملات ۲۳ خرداد و ۹ اسفند ۱۴۰۴ و ذکر این نکته که هیچ‌کدام از این دو رویکرد، مسیر درس‌آموزی از اشتباهات را برای ممانعت از تکرار آن در موقعیت‌های مشابه فراهم نمی‌سازد، نگارنده در پی تشریح آن است که خطای تحلیلی صورت‌گرفته، اساساً به‌دلیل پیچیدگی ذهن انسان و وابستگی تحلیلگر به یافته‌های مسلط‌شده برآمده از این پیچیدگی‌ها و عدم انطباق این یافته‌ها با تحولات محیطی است. البته این تنها یک دلیل است که مورد بررسی قرار می‌گیرد. قطعاً دلایل دیگری نیز وجود دارد که اکنون محل تمرکز این مقاله نیست.

برای بیان این «یافته‌های مسلط‌شده»، اصطلاح «کُنسپتسیا[1]» از ادبیات اطلاعاتی و امنیتی رژیم صهیونیستی به عاریت گرفته شده است. در مقاله، ابتدا مفهوم کُنسپتسیا تشریح می‌شود، سپس نقش آن در شکست‌های اطلاعاتی

1. Conceptzia

۱۹۷۳ و ۲۰۲۳ اسرائیل می‌آید و درنهایت تحلیل‌های معطوف به نامحتمل‌بودن حمله به ایران در دو جنگ ۱۲ و ۴۰روزه بررسی می‌شوند.

۱.کُنسپتسیا چیست؟

اگرچه یوری بارـجوزف، استاد مشهود مطالعات اطلاعاتی و امنیتی در دانشگاه حیفا رژیم صهیونیستی، در تعریف کُنسپتسیا گفته است: «چهارچوبی ذهنی است که به اطلاعات گردآوری‌شده درباره یک مسئله اساسی در حوزه فعالیت‌های اطلاعاتی نظم و معنا می‌بخشد» (Bar-Yosef, 2025: 3)، اما بررسی‌های دیگر، گویای آن است که این مفهوم اساساً در تلاقی با شکست‌های اطلاعاتی اسرائیل در سال ۱۹۷۳، عینیت یافته و برجسته شده و براین‌اساس، اصطلاحی کاملاً منفی است. به‌عنوان مثال در مقاله‌ای که به پیامدهای شکست اطلاعاتی اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ بر فراگیران بدو خدمت آمان متمرکز است، کُنسپتسیا اصطلاحی بسیار منفی است که فراگیران خود را موظف به گریز از آن می‌دانند و حتی دیگران را متهم به گرفتارشدن در آن می‌کنند (Riemer, 2025: 13). بنابراین کُنسپتسیا اصطلاحی شناخته‌شده و به‌شدت دارای بار معنایی منفی در گفتمان عمومی و روایت‌های اطلاعاتی و امنیتی اسرائیل است که به پارادایم‌ها، چهارچوب‌های تحلیلی و انگاره‌های برآوردی مسلطی اشاره دارد که تحلیل شواهد و اطلاعات را به جهتی نادرست هدایت می‌کند. این اصطلاح، حداقل براساس مطالعات نگارنده، پیش از ۱۹۷۳ چندان رونقی در اسرائیل نداشته است.

کُنسپتسیا را می‌توان تاحدی با اصطلاح قاب‌بندی[1] مشابه دانست. در روان‌شناسی شناختی و علوم مرتبط با حوزه تصمیم‌گیری، قاب‌بندی به شیوه‌ای گفته می‌شود که یک موضوع یا اطلاعات یا مسئله، ارائه و صورت‌بندی می‌شود؛

1. Framing

به‌گونه‌ای که همین نحوه ارائه می‌تواند بر قضاوت و تصمیم افراد اثر بگذارد. برهمین اساس است که در ارتباطات اقناعی، تلاش برای ارائه یک قاب‌بندی برای مخاطب، از جایگاهی رفیع برخوردار است و عملاً می‌تواند چهارچوب و دستگاه تولید برداشت را در او سامان دهد (حسینی، ۱۳۹۰).

اما خطای برآمده از قاب‌بندی مهلک است، به‌ویژه اگر در حوزه‌های اطلاعاتی و امنیتی باشد. به‌عنوان مثال اگر یک دولت خارجی در گزارش‌های اطلاعاتی، همواره در قاب «بازداشته‌شده[۱] و محتاط» توصیف شود، تحلیلگران ممکن است نشانه‌های آمادگی آن دولت را برای حمله، کمتر جدی بگیرند. یا اگر یک دولت خارجی متخاصم، علاقه‌مند به ثبات اقتصادی تصور شود، اطلاعاتی که با این تصویر و قاب ناسازگار است، ممکن است نادیده گرفته شود. مثال‌های بیشتری می‌توان طرح کرد اما محور همه آنها یکی است؛ تحلیلگر با تصویر و چهارچوب و قابی به تحلیل دولت خارجی می‌پردازد و نشانه‌های حتی آشکارا خلاف این تصور را نادیده می‌گیرد یا نسبت به آنها، دچار کم‌برآوردی می‌شود. ازآن‌سو نیز با سوگیری تأییدی، صرفاً مواردی را مهم و برجسته می‌داند که تأییدکننده آن تصور غالب باشد.

در این مقاله، «قاب‌بندی» مبنای تحلیل قرار نمی‌گیرد، چراکه صرفاً مقدمه‌ای برای کُنسپتسیاست؛ یعنی قاب‌بندی توسط شخص (به‌صورت غیرارادی) یا دیگری (به‌صورت ارادی)، سامان می‌یابد تا با چهارچوب‌بندی اطلاعات بر ادراک، قضاوت و تصمیم‌گیری مؤثر باشد. اما وقتی چنین قابی شکل گرفت، این کُنسپتسیا یا قاب است که از بالا، زمینه تحلیل اطلاعات را به‌صورت جهت‌دار فراهم می‌سازد.

---

۱ . به این معنا که بازدارندگی حریف بر او مؤثر واقع شده است.

۲. دو کُنسپتسیای سهمگین رژیم صهیونیستی

برای آنکه مفهوم کُنسپتسیا دقیق‌تر تبیین شود تا بتوان آن را با احتساب ملاحظاتی برای جنگ‌های ۱۲ و ۴۰روزه استفاده کرد، اکنون دو شکست اطلاعاتی رژیم صهیونیستی در سال‌های ۱۹۷۳ و ۲۰۲۳ صرفاً متناسب و مرتبط با کُنسپتسیا به اجمال تشریح می‌شود. طبیعی است که عوامل مهم دیگری نیز بر این دو شکست مؤثر بوده‌اند که ورود به آنها، اکنون خارج از موضوع این مقاله است.

۲-۱. شکست اطلاعاتی در ۶ اکتبر ۱۹۷۳[۱]

پس از جنگ شش‌روزه در سال ۱۹۶۷ و سرکوب توان هوایی ارتش مصر توسط اسرائیل، این ذهنیت در نظامیان اسرائیل و مشخصاً آمان (سازمان اطلاعات نظامی) شکل گرفت که هرگونه اقدام تهاجمی مصر علیه اسرائیل، منوط به آن است که قاهره ابتدا توان مقاومت خود نسبت به پاسخ اسرائیل را ارتقا دهد. براساس این پنداشت، ارتش مصر نمی‌توانست از کانال سوئز عبور کرده و صحرای سینا را مجدداً در اختیار بگیرد، مگر آنکه ابتدا برتری نیروی هوایی اسرائیل را خنثی سازد. این برداشت ازسوی منابع انسانی موساد در مصر نیز پشتیبانی می‌شد؛ آنها بر این نکته اصرار داشتند که مصر ابتدا باید تسلیحاتی برای مقابله با جنگنده‌های اسرائیل داشته باشد تا بتواند حمله را آغاز کند. البته ارتش مصر در امتداد کانال سوئز، شبکه‌ای متراکم از سامانه‌های پدافند هوایی را مستقر کرده بود که پوششی مناسب برای عبور سربازان مصری از این کانال فراهم

---

۱. بخش عمده این بخش، از مقاله زیر اخذ شده است:

Bar-Yosef, Uri (2025), “Between Two Failures: The Surprise of Yom Kippur 1973 and the Surprise of October 7, 2023”, A chapter from the book "Intelligence and the October Seven", Institute for Research on Intelligence Methodology. (Hebrew)

می‌کرد، اما پیشروی در عمق صحرای سینا که خارج از پوشش این سامانه‌ها بود، اقدامی پرریسک تلقی می‌شد و عملاً آن اصل عملیات تهاجمی را ناممکن می‌ساخت. این تصور نسبت به مصر در ارتش اسرائیل و آمان، درحال تبدیل‌شدن به پنداشت غالب بود.

حتی در اواخر اکتبر ۱۹۷۲ (یک‌سال قبل از حمله)، انور سادات، رئیس‌جمهور مصر به شورای عالی نیروهای مسلح اعلام کرد که به‌دلیل بن‌بست در مذاکرات سیاسی برای بازپس‌گیری صحرای سینا، خواهان آغاز جنگ است و در این مسیر، حتی انتظار دریافت تسلیحات جدید از شوروی را هم ندارد که برای رفع آن مانع عملیاتی جهت پیشروی در عمق سینا لازم بود. منابع موساد، اطلاعات دقیقی از این تصمیم سادات را به اسرائیل منتقل کردند که علی‌القاعده باید ارتش اسرائیل آن را جدی می‌گرفت. اما رئیس آمان، رئیس شعبه مصر در این سازمان اطلاعاتی و سایر مقامات ارتش، اینکه مصر بدون هواپیمای تهاجمی بخواهد وارد جنگ شود را رد کرده و اعتبار اطلاعات حاصل از منابع موساد را زیر سؤال بردند. کُنسپتسیای حالا شکل گرفته در آمان و ارتش، درحال تولید برداشت‌های جهت‌دار بود و به معیاری برای ارزیابی اطلاعات تبدیل شده بود.

در آوریل ۱۹۷۳، گزارش‌های موثقی به اسرائیل رسید که از قصد مصر برای حمله در میانه ماه می حکایت داشت. البته حمله‌ای صورت نگرفت؛ سال‌ها بعد مشخص شد که عدم حمله به دلیل درخواست ارتش سوریه برای آمادگی بیشتر بوده است. اما اینکه برخلاف گزارش‌ها، مصر و سوریه در ماه می ۱۹۷۳ به اسرائیل حمله نکردند، کُنسپتسیای آمان را تقویت کرد و همین، باعث شد تا وقتی تمامی منابع اطلاعاتی از آمادگی مصر برای عبور از کانال سوئز خبر می‌دادند، آمان بر این نکته اصرار بورزد که مصر صرفاً درحال یک رزمایش است! وقتی هم که نشانه‌های آمادگی مصر از یک رزمایش فراتر رفت، آمان، آن را آمادگی مصر برای

دفاع از خود در مقابل حمله احتمالی ازسوی اسرائیل قلمداد کرد. این کُنسپتسیا تنها با خبر ساعاتی قبل از حمله یعنی در صبح ۶ اکتبر از جانب یک منبع بلندپایه موساد در مصر به‌نام «فرشته» (نام مستعار اشرف مروان، داماد جمال عبدالناصر و فرد بسیار نزدیک به سادات)[۱] درهم شکسته شد که البته بسیار دیر شده بود و براساس استانداردهای هشدار زودهنگام طراحی‌شده در ارتش اسرائیل، عملاً امکان اقدامی راهبردی برای بسیج نیروهای ذخیره وجود نداشت؛ شکست اطلاعاتی سهمگینی رخ داد و شد، آنچه شد.

۲-۲. شکست اطلاعاتی در ۷ اکتبر ۲۰۲۳[۲]

شکست اطلاعاتی اسرائیل در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ بسیار سهمگین‌تر بود، و این درحالی بود که اسرائیل برای ۵۰سال، شکست اکتبر ۱۹۷۳ را مرور می‌کرد و درس‌آموخته‌های آن را در قالب کتاب، مقاله، همایش، دوره‌های آموزشی و... مورد بررسی قرار می‌داد. واقعیت این است که جدای از خطاهای حوزه جمع‌آوری، ناآمادگی دفاعی ارتش در مرز غزه، پیامدهای سیاست داخلی بر حوزه اطلاعات و... ، آنچه به‌شکلی ویژه زمینه این شکست اطلاعاتی خسارت‌بار و تعیین‌کننده را فراهم ساخت، کُنسپتسیای مسلط بر آمان، ارتش، شاباک و حتی مقامات

---

۱. هم‌چنان اسرائیل و مصر درحال رقابت بر سر این موضوع هستند که در کیس اشرف مروان، چه کسی برتر بوده است؛ اسرائیل پیوسته این روایت را مطرح می‌سازد که او، فردی درخدمت موساد بوده است. حتی سه سال قبل، موساد تصویر فردی البته با روی پنهان را رسانه‌ای کرد که گفته می‌شد افسر هادی مروان بوده است. ازآن سو اما استخبارات مصر، با ارائه روایتی که گویا مروان، منبع دوبل با عاملیتِ برای قاهره بوده است، او را قهرمانی ملی تصویرسازی می‌کند که درنهایت نیز توسط اسرائیل به قتل رسید. براساس برخی گزارش‌ها، روایت موساد از مروان، حتی درخود اسرائیل نیز با تردیدهایی روبرو است. این رقابت، هم‌چنان ادامه دارد و در روایت هر دو طرف، می‌توان تردید کرد.

۲. این بخش حاصل مرور مجموعه‌ای از مقالات پژوهشگران رژیم صهیونیستی است که در ژورنال‌های علمی اطلاعاتی و امنیتی منتشر شده است. در بخش منابع، به برخی از آنها اشاره شده است.

سیاسی عالی‌رتبه در اسرائیل بود. کلیدی‌ترین محور این کُنسپتسیا، موفقیت بازدارندگی اسرائیل و بازداشته‌شدن حماس بود؛ حماس مهار و بازداشته شده است و به‌همین دلیل در دو تبادل آتش اسرائیل با جهاد اسلامی، سکوت کرد؛ این یعنی فعلاً دست از مبارزه کشیده است. برخی موارد دیگر ازجمله ملاحظات اقتصادی حکمرانی بر غزه نیز باعث می‌شد تا این گزاره در روایت اسرائیل تقویت شود. مجوز اسرائیل برای ورود کمک‌های مالی قطر به غزه و ورود و خروج روزانه هزاران کارگر فلسطینی از غزه به سرزمین‌های اشغالی، دو نمونه از مصادیقی بودند که حماس را در نگاه اسرائیل، بیشتر از آنکه اهل مبارزه بنمایاند، درگیر در حکومتداری می‌دانست. از اقتضائات حجمی این مقاله خارج است که نقل‌قول‌های تکان‌دهنده همراستا با این کُنسپتسیا از مقامات عالی‌رتبه نظامی و سیاسی مرور شوند.

این کُنسپتسیا باعث شد تا شواهد و قرائن و حتی اسناد سطح‌بالای به‌دست‌آمده از حماس که بیانگر قصد آن برای حمله به اسرائیل بود، ازسوی آمان و شاباک نادیده گرفته شود. سند «دیوار اریحا» که جزئیات عملیاتی یک حمله به غلاف غزه را از سوی حماس تشریح می‌کرد، دو بار به آمان رسید. برخی اظهارات آشکارا تهاجمی افرادی چون شهید صالح العاروری، از شخصیت‌های برجسته حماس در لبنان که بسیار به یحیی السنوار نزدیک بود نیز عملاً نادیده گرفته شد. تحرکات چندین‌باره حماس طی ماه‌های منتهی به ۷ اکتبر، مانور تلقی شد. حتی ساعاتی قبل از حمله، رئیس شاباک و برخی فرماندهان عالی‌رتبه ارتش، در جلسه‌ای به ارزیابی گزارش تحرکات حماس در مرز غزه و سرزمین‌های اشغالی فلسطین پرداختند و بازهم بر بازداشته‌شدن حماس و عدم قصد آن برای حمله به اسرائیل تأکید کردند. این کُنسپتسیا آنقدر در تاروپود آمان رخنه کرده بود که رئیس آن، چندماه پس از شکست ۷ اکتبر، در جلسه خداحافظی پس از

استعفایش تأکید کرد که «اگر من هم در آن جلسه ساعاتی قبل از حمله حماس بودم، همان جمع‌بندی را داشتم که حماس قصد حمله ندارد».

اگرچه عوامل متعددی در این شکست اطلاعاتی سهمگین‌تر از شکست ۱۹۷۳ اثرگذار بودند، اما واقعیت این است که این کُنسپتسیای حاکم بر آمان بود که بر برخی حوزه‌های دیگر سایه افکنده بود. البته اینکه این کُنسپتسیا چرا و چگونه به‌وجود آمده بود، پرسشی متفاوت و پرداختن به آن، نیازمند مجالی دیگر است.

۳. کُنسپتسیای ایرانی و دو جنگ ۱۲ و ۴۰روزه

آیا جمهوری اسلامی ایران در جنگ‌های ۱۲ و ۴۰روزه دچار کُنسپتسیا شده بود؟ پاسخ به این پرسش در دو سطح نهادی و غیرنهادی قابل طرح است. اینکه در سطح نهادی، در سازمان‌های اطلاعاتی، امنیتی و نظامی جمهوری اسلامی ایران چه گذشته است، نیازمند دسترسی به گزارش‌هایی است که گویای نظر آنان باشد. این تصور که صرف غافلگیری به‌ویژه در جنگ ۱۲روزه، به‌معنای کُنسپتسیا باشد، ادعایی دقیق نیست، چه‌اینکه شکست‌های اطلاعاتی و غافلگیری‌هایی در چنین سطح، همان‌طور که آمد، برآمده از دلایل مختلفی است. بنابراین اگرچه می‌توان گمان‌هایی شاید عالمانه نیز در این خصوص مطرح کرد، اما واقعیت این است که سازوکار ارزیابی عملکرد این سازمان‌ها، نیازمند دسترسی‌هایی خاص است.

اما در سطح غیرنهادی که عموم تحلیلگران را حتی فارغ از وابستگی‌های نهادی آنان دربرمی‌گیرد، می‌توان با قاطعیت بیشتری سخن گفت. مقالات، سخنرانی‌ها، اظهارات کارشناسانه در پنل‌های خبرگی، توییت‌ها، متون منتشرشده در کانال‌های پیام‌رسان‌ها و تعریض‌های کارشناسانه صریح و غیرصریح و آشکار و پنهانی که در جامعه تحلیلگران حوزه امنیت ملی و سیاست خارجی

طرح و حتی برجسته شدند، اکنون برخی حتی به نام، قابلیت مرور دارند. اینکه کدام تحلیلگر معروف یا وابسته به نهادی خاص، چه گفت، تاحدی و براساس آرشیوهای ذهنی و مجازی، دردسترس یا قابل جست‌وجو است، حتی اگر از مسموعات معتبری باشد که اکنون قابلیت ارجاع و مستندسازی نداشته باشد. اما این مقاله نه در پی مؤاخذه است و نه این شیوه را برای تحلیلگرانی که از جانب نهادها به‌صورت رسمی سخن نمی‌گویند، مفید می‌داند؛ دغدغه این مقاله، تبیین کُنسپتسیایی است که تحلیل را به خطا برد و البته شرایطی سخت برای کشور رقم خورد.

۳-۱. مفروضات کُنسپتسیای ایرانی

در ادامه بر مفروضات و استدلال‌هایی تأکید می‌شود که حمله نظامی را چه در خرداد و چه در اسفند ۱۴۰۴ یا در یکی از آنها، دور و نامحتمل می‌دانستند. این مفروضات که پایه تضعیف احتمال حمله به ایران را فراهم ساختند، به‌شرح زیر هستند:

اراده سیاسی دو طرف بر توافق است؛ ازجمله پرتکرارترین گزاره‌ها به‌ویژه پیش از جنگ ۱۲روزه ازسوی برخی تحلیلگران این بود که اراده سیاسی طرفین بر توافق و پرهیز از جنگ است. این گزاره، اگرچه به‌ظاهر صحیح بود، اما تصور دو طرف از حداقل و حداکثر امتیازهای اعطائی از سوی خود و دیگری، به‌گونه‌ای است که اساساً دستیابی به یک توافق را حداقل براساس آنچه آمریکا می‌خواهد، بسیار دشوار می‌سازد. اما این تصور که باب دیپلماسی همیشه باز است و اساساً دیپلماسی تنها راه دستیابی به منافع موردنظر است، باعث شده بود تا این تلقی برای برخی ایجاد شود که توافق از مسیر دیپلماسی، حتمی است، یا اینکه خسارت‌های جنگ، هر دو طرف را به توافق نزدیک می‌سازد. چنین تصوری بود که باعث می‌شد تا برخی حتی یک روز قبل از حمله سحرگاه ۲۳ خرداد ۱۴۰۴،

جنگ را دور و نامحتمل بدانند و صرفاً پذیرش آغاز دور ششم مذاکرات در روز یکشنبه بعد را مانعی برای جنگ تلقی کنند، درحالی‌که جمعه قبل از آن یکشنبه، به ایران حمله شد. اینکه برخی دیگر حتی با اطلاع از جزئیات مذاکرات، از این می‌گفتند که به‌زودی به امضا خواهیم رسید! نیز در همین چهارچوب تحلیل می‌شود.

ازجمله استدلال‌های جزئی‌تری که ذیل گزاره «اراده سیاسی دو طرف بر توافق است» مطرح می‌شد و حتی اکنون نیز هم‌چنان برخی بر آن می‌دمند، این بود که «ترامپ اهل معامله است». سابقه کاری ترامپ در شکل‌گیری این تصور بسیار اثرگذار بود. اما تکرار این گزاره درحالی صورت می‌گرفت که خطوط قرمز و سقف و کف انتظارات ترامپ از یک معامله، چندان موردتوجه این تحلیلگران نبود و گمان می‌کردند صرف معامله‌گر بودن ترامپ باعث می‌شود تا بتوان با او به توافق رسید! این گزاره‌ای بود که در تجربه شخصی نگارنده در مصاحبه با برخی تحلیلگران برجسته که نقش‌آفرینی ملی داشتند، مورد تأکید قرار می‌گرفت. این درحالی بود که چهارچوب مواجهه ترامپ با ایران، حداقل از زمان استقرار در کاخ سفید تا چندین ماه پس از جنگ ۱۲روزه، دیپلماسی اجبار برای انعطاف حداکثری ایران در حوزه هسته‌ای بود و بنابراین سقف مطالبات او از ایران، بیشتر از آنکه در یک توافق متعارف و مرسوم در روابط بین‌الملل حاصل شود، در تحمیل مذاکره و سپس اخذ منفعت حداکثری زیر سایه تهدید و حتی حمله نظامی معنا می‌یافت، که چنین نیز شد. در مجموع این گزاره که «اراده سیاسی دو طرف بر توافق است» و «ترامپ اهل معامله است»، کُنسپتسیایی را برای برخی تحلیلگران ایجاد کرد که امکان و احتمال حمله در آن، کم و دستیابی به توافق، نزدیک و صرفاً منوط به توانمندی دیپلمات‌های ایران تصور می‌شد.

ایران مسئله ترامپ نیست؛ ازجمله خطوط تحلیلی که به‌ویژه پس از روی‌کار آمدن ترامپ در میان برخی تحلیلگران ایرانی رایج شده بود، این گزاره بود که ایران برای ترامپ، مسئله‌ای حاد نیست و تهران نباید در مسیری گام بردارد که چنین شود. در این تحلیل، تمرکز ترامپ بر مسائل داخلی و نیز اهتمامش برای اصلاحات ساختاری در آمریکا برجسته می‌شد. تجربه شخصی نگارنده از مصاحبه با برخی تحلیلگران برجسته در زمستان ۱۴۰۳، گویای این خط تحلیلی در آنها بود. اگرچه برخی از آنها، نسبت به اسرائیل، موضعی متفاوت داشته و حتی حمله آن به ایران را به‌درستی پیش‌بینی کردند، اما برخی دیگر، اساساً آمریکا را به‌دلیل چنین رویکردی در ترامپ، مانعی برای حمله اسرائیل به ایران می‌دانستند. از نظر اینان، ترامپ در پی جنگ با ایران نبود و اگر تهران، هنرمندانه به عرصه دیپلماسی وارد می‌شد، می‌توانست مانع از مداخله‌گری اسرائیل در این حوزه شود. وجود اختلاف راهبردی میان آمریکا و اسرائیل بر سر ایران که هم‌چنان نیز ازسوی برخی تحلیلگران طرح می‌شود، یکی از مواردی بود که ازسوی اینان برجسته می‌شد.

چون ضربات موشکی ایران به اسرائیل در جنگ ۱۲روزه قوی بود و پس از آن نیز حوزه نظامی ایران به‌شدت تقویت شده است، به ایران حمله نمی‌شود: این گزاره که البته از سوی طیفی خاص از تحلیلگران مطرح می‌شد، برپایه بزرگنمایی توان آفندی ایران در جنگ ۱۲ روزه و به‌ویژه ضربات روزهای پایانی به اسرائیل سامان یافته بود. آنها با طرح این پرسش که چرا آمریکا باید آتش‌بس را در جنگ ۱۲روزه برقرار می‌ساخت؟ در پی اعتباربخشی به این تحلیل بودند که ضربات ایران به اسرائیل، کاری و برهم‌زننده تصورات آمریکا و اسرائیل بوده است؛ بنابراین در ادامه گزینه نظامی علیه ایران به‌صورت جدی از سوی آمریکا و اسرائیل در دستورکار نخواهد بود. برخی از این تحلیلگران، حتی

تقویت حوزه نظامی در ایران را پس از جنگ ۱۲روزه نیز به‌عنوان نشانه‌ای برای پرهیز دشمنان از حمله به ایران تلقی می‌کردند. درواقع در تحلیل آنها، بازدارندگی ایران از ناحیه نمایش و اِعمال توان موشکی‌اش در جنگ ۱۲روزه و نیز ارتقای آن در ماه‌های پس از جنگ، بازسازی شده بود و همین، احتمال جنگ را کاهش می‌داد. این گزاره، عملاً گزاره نخست یعنی پیگیری توافق از سوی آمریکا از مسیر دیپلماسی را برجسته‌تر می‌ساخت.

دشمن در پی براندازی ایران نیست؛ این گزاره علاوه‌بر اینکه در تقلیل احتمال جنگ مورد استفاده قرار می‌گرفت، به‌صورت ویژه در تعیین سطح و عمق حمله به ایران مؤثر بود. این تلقی، همان پایه‌ای بود که باعث می‌شد برخی تحلیلگران، حمله به جلسه شعام در جنگ ۱۲روزه و نجات معجزه‌آسای اعضا را باتوجه به اهمیت این هدف در مسیر براندازی جمهوری اسلامی ایران، به عدم مجوز آمریکا به اسرائیل برای براندازی مرتبط سازند و به شهادت نرسیدن اعضای شعام را ناشی از «نخواستن» اسرائیل و صرفاً هشداربودن شلیک تلقی کنند. اینکه برخی تصور می‌کردند دشمن در پی ترور رهبری نیست نیز احتمالاً از چنین تصوری منتج می‌شد؛ تصوری که آمریکا را حامی براندازی در ایران نمی‌دانست و سطح خشونت‌ورزی آن را در جنگ، ذیل دیپلماسی اجبار تفسیر می‌کرد که ترور رهبری از آن حاصل نمی‌شد. ازقضا فردی مهم که ترور رهبری را محتمل نمی‌دانست، اساساً احتمال حمله نظامی را نیز کم تصور می‌کرد. این درحالی بود که برخلاف اظهارات کنونی مقامات آمریکایی، نه‌تنها اسرائیل، که واشینگتن نیز کاملاً به‌دنبال براندازی جمهوری اسلامی ایران بود و اساساً با ادعای موساد مبنی‌بر آشوب‌های داخلی در ایران، عملیات خود را ازجمله درخصوص ورود گروهک‌ها به جنگ و انتظار برای آشوب داخلی، سامان داده بود و ترور امام شهید نیز در همین چهارچوب عملیاتی شد. اگرچه در نظام محاسباتی آمریکا،

این ترور کارکردهای دیگری نیز داشت. اینکه ترامپ در روزهای پایانی جنگ به صراحت بر این نکته تأکید کرد که گمان می‌کرده تنها در سه روز، کارِ ایران تمام خواهد شد، گویای اهداف و انتظارات آمریکا از این عملیات است.

سرمایه‌گذاری آمریکا در حوزه انرژی ایران باعث کاهش تخاصم و عدم حمله خواهد شد: این خط تحلیلی، پیش و حتی پس از جنگ ۱۲روزه، در میان برخی تحلیلگران ایرانی وجود داشت که درصورت مشارکت آمریکا در زیرساخت‌های انرژی ایران، تخاصم واشینگتن نسبت به تهران کاهش خواهد یافت و در یک فضای عملگرایانه و کارکردگرایانه، امکان حمله نظامی به ایران کاهش و احتمال دستیابی به یک توافق در حوزه هسته‌ای افزایش خواهد یافت. مشخصاً برخی از افراد نزدیک و حاضر در دولت، در خلال پنج دور مذاکره غیرمستقیم ایران و آمریکا در بهار ۱۴۰۴، بر این موضوع اصرار ورزیده و حتی اعدادی نجومی محتمل از سرمایه‌گذاری آمریکا در حوزه‌های انرژی ایران را رسانه‌ای کردند. استناد به مجوز امام شهید برای «امکان» سرمایه‌گذاری آمریکا در این زیرساخت‌ها نیز مبنایی برای ترویج این خط تحلیلی بود؛ غافل از اینکه داشتن مجوز با امکان‌پذیری متفاوت است. پس از جنگ ۱۲ روزه و در مذاکرات منتهی به جنگ ۴۰روزه نیز گفته شد که در بسته پیشنهادی ایران، مواردی مشابه درج شده بود. سال‌های قبل، در دولت دوم مرحوم هاشمی رفسنجانی نیز تلاش‌های ناموفقی برای مشارکت بوشِ پدر در حوزه انرژی ایران صورت گرفته بود که با پاسخ منفی آمریکا روبرو شده بود. درهرصورت، اینکه در تلاش‌های دیپلماتیک و فرایندهای مذاکراتی باید به این موارد پرداخت، امری مجزا و مقبول است، اما اینکه تصور شود خواسته‌های هسته‌ای حداکثری آمریکای ترامپ با چنین مواردی قابل مدیریت است، خطایی است که در ادراک برخی از تحلیلگران ایرانی برجسته بود و تجویزهای آنها برای نوع مواجهه با آمریکا را سامان می‌داد.

۳-۲. سایه کُنسپتسیا بر نشانه‌های نظامی

ترکیب‌های متفاوتی از این گزاره‌ها، کُنسپتسیایی را برای برخی از تحلیلگران ایرانی که بعضاً صاحب نام و سابقه بودند، ایجاد کرده بود که در آن، احتمال حمله به ایران کم تصور می‌شد و برهمین اساس، تأکید آنها بر عادی‌سازی شرایط جامعه و عبور از فضای جنگی بود؛ مطالبه‌ای درست که البته بر پایه‌ای نادرست استوار بود. این کُنسپتسیا که عمدتاً مبتنی‌بر «ایجاد رعب برای ایران جهت اخذ امتیاز در مذاکرات» سامان یافته بود، چنان برای برخی مستحکم بود که نشانه‌های آشکار محتمل‌بودن حمله به ایران را تفسیری سیاسی و غیرنظامی می‌کردند. برخی از این نشانه‌های برجسته و تحلیل‌های نادرست از آنها، به‌شرح زیر است:

استقرار کم‌سابقه نظامی برای دیپلماسی اجبار است: درحالی‌که میزان تسلیحات و تجهیزات منتقل‌شده به منطقه ازسوی آمریکا در پاییز و زمستان ۱۴۰۴، با میزان چنین انتقالی برای حمله به عراق در سال ۲۰۰۳ مقایسه می‌شد، برخی از تحلیلگران این آماده‌سازی عظیم را صرفاً در چهارچوب دیپلماسی اجبار و برای تهدید ایران جهت انعطاف در مذاکرات می‌دانستند. اگر چنین انتقالی پیش از جنگ ۱۲روزه صورت می‌گرفت، شاید این تحلیل آنها قابل‌تأمل می‌بود، اما وقتی تجربه جنگ ۱۲روزه، آشکارا در مقابل بود و فضای تحلیلی آمریکا نیز بر باز بودن پرونده هسته‌ای ایران و تهدیدهای ادعایی پیرامون آن تأکید داشت، چرا باید گزینه حمله نظامی به ایران، از احتمال درخوری برخوردار نباشد؟

اگر آمریکا قصد حمله دارد، چرا تجهیزاتش را تا این میزان در تیررأس ایران قرار می‌دهد: از دیگر استدلال‌هایی که ذیل کُنسپتسیای شکل‌گرفته برای برخی تحلیلگران طرح می‌شد، این بود که اگر آمریکا واقعاً در پی حمله نظامی به ایران است، چرا باید ناوهای هواپیمابر و سایر تجهیزات نظامی

مهمش را در تیررأس ایران قرار دهد؟ پاسخ به این پرسش نیز البته ازسوی آنها مشخص بود؛ اساساً آمریکا قصدی برای حمله به ایران ندارد و این نمایش قدرت، برای فشار بر ایران جهت اخذ امتیازهای کلان به‌ویژه در حوزه هسته‌ای است. تحلیل عمیق ادراک آمریکا از میزان امتیازدهی ایران در حوزه هسته‌ای و نسبت آن با خواسته‌های حداکثری ترامپ، عملاً این گزینه را که ترامپ در پی تهدید برای اخذ امتیاز است، کمرنگ می‌ساخت. آنچه ترامپ از ایران می‌خواست، در بالاترین سطح، در آخرین سخنرانی امام شهید با پاسخ منفی روبه‌رو شده بود.

ادعای ترامپ برای کمک به مردم ایران در راستای مرعوب‌سازی جمهوری اسلامی ایران است: اظهارات ترامپ پیرامون حوادث دی‌ماه ۱۴۰۴ در ایران، ازجمله نشانه‌های بسیار حائز اهمیتی بود که قریب‌الوقوع بودن حمله به ایران را نشان می‌داد. این ادعا که اگر «جمهوری اسلامی ایران، معترضان را بکشد، من وارد می‌شوم» و سپس طراحی اسرائیل از آستین پهلوی برای کشته‌شدن افراد بسیار، عملاً ترامپ را در موضعی البته دلخواه برای او قرار داد که احتمال حمله‌اش به ایران بسیار افزایش می‌یافت. بررسی نسبت میان مواضع اعلانی ترامپ با اقداماتش، حتی از دولت نخست او، گویای آن است که ترامپ عموماً آنچه را در سطوح راهبردی بیان می‌کند، در عرصه عمل محقق می‌سازد، ولو با کیفیتی حداقلی. به‌عنوان مثال او در دولت نخستش، وعده حمله به سوریه را تحت شرایطی مطرح ساخت و وقتی آن شرایط رخ داد، چنین کرد، اگرچه با شدتی کمتر از وعده‌اش. خروج از کنفرانس آب‌وهوایی پاریس و نیز برجام، از جمله وعده‌های انتخاباتی او بودند که دقیقاً به آنها عمل کرد. مثال‌های متعدد دیگری نیز می‌توان طرح کرد که گویای اصرار او بر انجام وعده‌های مهمش است. اما برخی تحلیلگران در ایران، تهدید ترامپ برای حمله به ایران «در حمایت از معترضان» را صرفاً ابزاری برای مرعوب‌سازی ایران تصور کردند و حتی تلاقی این

تهدید با انتقال عظیم تجهیزات نظامی به منطقه نیز نه‌تنها تحلیل آنها را تضعیف نکرد، بلکه به‌دلیل کُنسپتسیای شکل‌گرفته در ذهن، ازقضا تحلیلشان را منسجم‌تر نیز ساخت.

جمع‌بندی

«معما چو حل گشت، آسان شود»؛ این، می‌تواند قضاوت برخی درباره مقاله حاضر باشد. حتی اگر چنین نیز باشد، مسیر درس‌آموزی از آنچه از بهمن ۱۴۰۳ (اگر نگوییم مهر ۱۴۰۲- اکتبر ۲۰۲۳)تاکنون در فضای تحلیلی حوزه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران رخ داده، باید با قدرت طی شود. پذیرش ضعف‌ها و نقص‌هاست که زمینه بهبود و ارتقا را فراهم می‌سازد. ازقضا، نگاه تخریبی به تحلیلگرانی که دچار اشتباه شده‌اند، پاک‌کردن بخشی از صورت‌مسئله است و مسیر درس‌آموزی را شخصی و مسدود می‌سازد.

این مقاله کوشید تاحدی به این موضوع نزدیک شود که چرا باوجود عیان بودن نشانه‌های حمله نظامی که باعث شد «عوام» نیز جنگ را بسیار نزدیک بدانند، برخی «خواص» که ازقضا صاحب سابقه و نام در حوزه تحلیل بودند، فهمی نادرست داشتند. قطعاً عوامل متعددی دراین‌خصوص قابل طرح است. آنچه دراینجا مورد بررسی قرار گرفت، چهارچوب تحلیلی کلان و البته جهت‌بخشی بود که باعث می‌شد اطلاعات، نادرست فهم و تحلیل شود. اینکه دشمن در پی دیپلماسی است و به آن امید بسته است؛ اینکه ترامپ اهل معامله است و می‌توان با او به توافق رسید؛ اینکه ضربات جنگ ۱۲روزه کاری بوده و بهبود توان نظامی ایران پس از آن جنگ، احتمال حمله مجدد را کاهش داده است؛ اینکه دشمن در پی براندازی نیست و بعید است رهبری را ترور کند و اینکه می‌توان با پیشنهادهای جذاب سرمایه‌گذاری در حوزه نفت و گاز، شدت خصومت‌ورزی

آمریکا را مدیریت کرد و مواردی ازاین‌دست، با ترکیب‌هایی مختلف، کُنسپتسیایی را در ذهن برخی تحلیلگران ایرانی ایجاد کرد که عملاً توان فهم و تحلیل درست نشانه‌های نظامی و امنیتی آشکار در محیط پیرامونی را از آنها گرفت، تاجایی‌که تجمیع کم‌سابقه نیرو و تجهیزات و تسلیحات نظامی را حتی در شرایطی که ترامپ، وعده حمله به ایران را در دی‌ماه داده بود، صرفاً تهدیدی برای مرعوب‌ساختن تهران و درنتیجه انعطاف هسته‌ای آن در مذاکرات تصور کردند.

در پایان، می‌توان به ارائه یک پرسش پرداخت؛ برای رهایی از چنین کُنسپتسیاهایی که همه اعضای جامعه تحلیلی امنیت ملی را تهدید می‌کند، چه باید کرد؟ روش‌های فردی و جمعی و نیز ساختاری مقابله با این کُنسپتسیاها چیست؟ پاسخ به این پرسش، نیازمند ورودی عمیق به تفکر انتقادی است.

منابع

۱. حسینی، سیدحسین (۱۳۹۰)، ارتباط اقناعی: از آموزه‌های عملی تا یافته‌های علمی، تهران: انتشارات دانشگاه جامع امام حسین(ع).

2. Baram, Gil & Ben Israel, Isaac (2025), “Redefining vigilance: reevaluating the meaning of early warning in Israel’s security doctrine and the October 7 attack”, Intelligence and National Security, DOI: 10.1080/02684527.2025.2466267

3. Barnea, Avner (2024), “Israeli Intelligence Was Caught Off Guard: The Hamas Attack on 7 October 2023- A Preliminary Analysis”, International Journal of Intelligence and CounterIntelligence, DOI: 10.1080/08850607.2024.2315546

4. Bar-Yosef, Uri (2025), “Between Two Failures: The Surprise of Yom Kippur 1973 and the Surprise of October 7, 2023”, A

chapter from the book "Intelligence and the October Seven", Institute for Research on Intelligence Methodology. (Hebrew)
5. Riemer, Ofek (2025), “Learning from mistakes: the impact of the October 7 surprise attack on the youngest generation of IDF intelligence analysts”, Intelligence and National Security, DOI: 10.1080/02684527.2025.2526931
6. Segell, Glen (2024), “Israel’s Intelligence Puzzle of 7 October 2023: Bungled Warning or Botched Action?”, The Annual Israeli Conference for Intelligence Studies 2024, The Hebrew University of Jerusalem.

«پژوهشگاه مطالعات امنیت و پیشرفت» به منظور پاسخگویی به بخشی از نیازهای پژوهشی کشور در راستای تولید شناخت جامع از محیط امنیت ملی، پاسخگویی به نیازهای پژوهشی و مطالعاتی، انجام پژوهش‌های کاربردی و استقرار سیاست‌های پژوهش‌مبنا و تقویت فرآیند سیاستگذاری و حکمرانی کشور با رویکردی علمی و راهبردی تأسیس شد.

این مرکز در حال حاضر با شش پژوهشکده «مطالعات راهبردی»، «ابرار معاصر تهران»، «مطالعات حکمرانی فرهنگی و اجتماعی»، «علوم و فناوری‌های نوظهور»، «مطالعات بنیادین امنیت» و «آیندهٔ اقتصاد» در حوزه‌های سیاسی، امنیتی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، امنیت بین‌الملل و فناوری‌های نوظهور مشغول به فعالیت است.